

## طبقات اجتماعی در ایران عصر صفویه (در ترازوی شک دکارتی)

شهره شهسواری فرد

استادیار، دانشکده حقوق-علوم سیاسی، دانشگاه آزاد واحد سیرجان، استان کرمان، ایران.

نام نویسنده مسئول:

شهره شهسواری فرد

### چکیده

طبقه اجتماعی از جمله مفاهیم مناقشه برانگیز است. لذا در کشورهای پیشرفته به دلیل اهمیت مساله جامعه شناسان با دیدگاههای مختلف به واکاوی موضوع پرداخته اند، لیک در جوامع پیرامونی از جمله «ایران» به دلیل حاکم بودن ملاحظیات سیاسی ارزیابی این مبحث در بازه زمانی مشخص مغفول مانده، و کمتر مورد توجه واقع شده است. در حالیکه در فضای روشنفکری جامعه بسیاری از پدیدهها و مسائل با مفهوم طبقه تبیین و تحلیل می شوند.

در این راستا نگارنده سعی نموده است با نگاهی توصیفی - تحلیلی به مطالعه ساختهای اجتماعی عصر صفویه به پردازد. اهمیت این موضوع ناشی از آن است که از نظام طبقاتی صفویه می توان به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصتها و پیوند متقابل یاد کرد. این نظام باز منجر به ایجاد «مفصل بندی» جدیدی گردید که مبتنی بر همزیستی طبقاتی بین اجتماعات عشایری (ایلی)، دهقانی و شهری (خرده کالایی شهری) محسوب می گشت، چندان که صفویان ساخت اجتماعی ایران را با تأکید بر هویت مذهبی و ملی جدیدی تعریف کردند.

**واژگان کلیدی:** طبقه اجتماعی، عصر صفویه، ایران، مفصل بندی.

## مقدمه

نخستین جلوه و حضور جدی طبقات اجتماعی در تحولات سیاسی ایران را می توان در تحولات منتج به انقلاب مشروطه، ردیابی کرد. جایی که طبقات اجتماعی<sup>۱</sup> برای اولین بار در کنار گروه های قومی، زبانی و مذهبی بر سپهر سیاسی ایران اثر گذارند. اما آنچه محرز است آن است که در سالها قبل از مشروطیت، صفویه با ایجاد حکومت مرکزی بسیار نیرومندی موفق به تغییرات زیادی در زمینه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی گردید. که همین تغییرات، پایه و اساسی گشت که بر مبنای آن بتوانند خود را استقرار و استمرار بخشند. با این توصیف برای رسیدن به امروز طبقات اجتماعی ایران، بهتر است از دوران صفویه آغاز گردد، قبل از صفویه تمام ایران بطور کلی در اختیار سازمان قبیله ای دینی بود<sup>۲</sup>. اما در این دوران با دادن « تیول » و « وقف » به صورت گسترده ایران وارد « فئودالی اولیه<sup>۳</sup> » گردید.

البته فئودالی در دوران صفویه از دو ویژگی عمده برخوردار بود، اول اینکه صفویه در ابتدا قبیله ای بود ولی وقتی وارد اصفهان شد دیگر اراضی طایفه ای نداشتند، بنا بر این مجبور بودند زمین های قبایل را تصاحب کنند. این تصاحب تنها توسط جنگ امکان پذیر نبود بنا بر این دینی می خواستند، که بتوانند فئودالی را بر پایه های آن استوار کنند. دیگر اینکه دوران صفویه مصادف شد با ورود بورژوازی اروپایی که آنها می دانستند نمی توانند با قبیله ها باقی بمانند.

هر چند در جنگ دائم بین سازمان قبیله ای و فئودالی اولیه در این دوران، سازمان قبیله ای بدلیل داشتن تشکیلات منظم و منسجم توانستند «صفویه» را سرنگون کند. اما در زیر ساختار های جامعه، دینی قرار داشت که از فئودالی حمایت می کرد و در حال رشد بود و کشور را بسوی فئودالی می برد.

با این وجود مسأله، عدم تعریف مشخص در باب طبقات اجتماعی، به عنوان یک پدیده تاریخی، یکی از معضلات عمده کشور ما بوده است. بدین ترتیب برای دستیابی به نظریه ای در باب این موضوع، راهی جز بررسی دقیق و روشکافانه شرایط و وضعیت داخلی ایران از مناسبات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نیز کنکاش در ارکان ساختار فرهنگی کشور نیست. این نوشته ضمن تجزیه و تحلیل های خرد و کلان، در باب طبقه در ایران عصر صفوی، در صدد است تا با نگرشی انتقادی به گوشه هایی از شاخصه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه ایران از زاویه ای جدید، دست یابد. به عبارتی سعی گردیده است با روشی تحلیلی-تاریخی از تاریخ نگاری صرف طبقات اجتماعی عصر صفوی عبور کرده، این دوره به عنوان نقطه عطفی در تاریخ، به عنوان گذار ایران از سیستم «کاستی» مورد بررسی قرار گیرد.

### ۱) چارچوب نظری

برخی اصطلاحات در نخستین برخورد به صورت فریبنده ای ساده و آسان جلوه می کند لیکن ماهیتاً در برگیرنده آن چنان طیف وسیعی از معانی گوناگون هستند که تلاش برای ارائه معنی و مفهومی ساده از آن کاملاً بیهوده به نظر می رسد. بنابراین از آنجا که وظیفه اصلی یک دانشگاهی ساده کردن پدیده های پیچیده است. در زیر گره های طبقه و قشر بندی اجتماعی را ساده می کنیم و به بررسی آن می پردازیم.

نظریه های طبقات اجتماعی با این پرسش سروکار دارند که چرا در هریک از جوامعی که ما می شناسیم چیزی به نام طبقه بندی - یا به طور عمومی تر نابرابری های اجتماعی - وجود دارد. پس از کاربرد اصطلاح « طبقه<sup>۴</sup> » برای نخستین مرتبه در نوشته مارکس<sup>۵</sup>، موسوم به « سهمی در نقد فلسفه حقوق هگل » در سال ۱۸۴۳ (گورویچ، ۱۳۸۵: ۳۲)، بمرور اصطلاحات مرتبط با آن، از سوی صاحب نظران بعدی بمیان آورد شد<sup>۶</sup>. بدین سان که اندیشمندان این حوزه معیارهای متفاوتی را جهت توصیف این منظور ارائه نمودند

«گرب» در بیان طبقه اجتماعی از رتبه ی اقتصادی همچون درآمد، میزان تحصیلات و سطح شغلی یاد می نماید (گرب، ۱۳۷۹: ۱۲۹). در حالیکه «تامین» چهار معیار قدرت، مالکیت، ارزیابی اجتماعی و پاداش روانی را پیشنهاد کرده است (تامین، ۱۳۸۵: ۲۱). «ساروخانی» نیز قدرت، ثروت و پایگاه را به عنوان معیارهای رایج سنجش و تعیین قشر بندی اجتماعی معرفی می کند (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۷۳۱).

اگرچه بین معیارهای معرفی شده برای تعیین قشر اجتماعی افراد و گروهها تفاوت هایی به چشم می خورد اما گرایش کلی بسیاری از پژوهشگران در جهتی است که از سویی نابرابری ها را با شاخص های عینی مانند میزان درآمد و سطح تحصیلات بررسی کرده و از سوی دیگر

<sup>۱</sup>. نمود این تأثیر گذاری را میتوان در اولین قانون انتخابات مجلس شورای ملی مشاهده کرد. در این قانون کرسیهای پارلمان بین طبقات مختلف و با نیتی مشخص تقسیم شد و شش دسته از رأی دهندگان در قالب شاهزادگان و اعضای ایل قاجار، علما و طلاب، اعیان و اشراف، مالکان، فلاخان، تاجران و اصناف مشخص شدند.

<sup>۲</sup>. قبایل اولیه در شرق ایران بزرگ یعنی نورستان، بدخشان، هزاره جات، در کوهستان های استان کرمان بودند، که قابل ملاحظه نبود.

<sup>۳</sup>. در این دوره جنگ های داخلی مهمی صورت گرفت، که همگی مقابله سازمان قبیله ای با فئودالی بود، مانند شورش قندهار که قبیله های پشتون و کلزایی یا کلجایی حاضر نبودند، وارد سیستم اجتماعی فئودالی یا تسلیم آن شوند.

<sup>۴</sup>- Class

<sup>۵</sup>- Marx, Karl

<sup>۶</sup>- Class action

شاخص های ذهنی چون احترام یا حیثیت اجتماعی را مورد سنجش و مطالعه قرار می دهند . در این راستا آراء جامعه شناختی مربوط به طبقه اجتماعی را می توان به سه دیدگاه کارکردگرا(فونکسیونالیستی)، تضادگرا(مارکسیستی) و تلفیق گرا تقسیم نمود. که اشاره ای کوتاه به آن و صاحب نظران مطرح در این گروهها خالی از لطف نیست .

بند اول - دیدگاه کارکردگرای:

- نگرش کارکردگرایانه کار خود را با تشبیه نظام اجتماعی با ارگانسیم زیست شناختی آغاز می کند. در این نگرش نظام های اجتماعی و فرهنگی همچون کل واحدی در نظر گرفته می شوند که از شبکه ای از اجزای مختلف شکل یافته و این عناصر در جهت برقراری نظم و تعادل اجتماعی که مالا به بقای نظام اجتماعی می انجامد با یکدیگر در ارتباط هستند.

در این نگرش ، علت وجودی قشربندی اجتماعی در تمام جوامع، نیاز جوامع به تقسیم کار اجتماعی و اقتصادی عنوان می شود و از آنجا که همه ی فعالیت های اجتماعی از ارزش یا اهمیت یکسانی در حفظ موجودیت سیستم برخوردار نیستند بنابراین نابرابری های موجود میان اقشار و طبقات نیز از فونکسیون برخوردارند و برای حفظ سیستم ضروری هستند. بر این اساس در نگرش فونکسیونالیستی کلاسیک هر اقدام برای تغییر موقعیت و نقش اقشار و طبقات و به عبارت دیگر ، هر اقدام برای دگرگونی اجتماعی بنیادی، اقدامی جهت اختلال در کارکرد متعارف کل نظام تلقی شده و زیان بار ارزیابی می شود. (ملک ، ۱۳۸۲: ۷۷).

به طور کلی خطوط کلی قشر بندی اجتماعی از دیدگاه کارکردگرای عبارتند از:

- نظام نابرابری های اجتماعی بر اساس ضرورت کارکردی است؛
  - مبنای رتبه بندی اقشار اجتماعی ، بر اساس میزان اهمیت کارکردی هر یک از آنها است؛
  - اشغال موقعیت های مهم ، توسط شایسته ترین افراد از طریق نحوه ی توزیع، پاداش ها انجام می گردد؛
  - در مورد اهمیت مشاغل مختلف ، در جامعه اتفاق نظر وجود دارد؛
  - در جوامع صنعتی، ارزش های اکتسابی جای ارزش های انتسابی را می گیرد.
- در این مفهوم، افراد بر اساس پایگاه نقش های ، متنوع خود قشربندی می شوند. افراد در زندگی پایگاه و نقش های گوناگونی دارند و لذا رتبه ی فرد بر اساس برآیند رتبه های وی در سلسله مراتب گوناگون ارزیابی می شوند. در بیشتر موارد، کارکردگرایان بر پایگاه نقش شخص در قلمرو شغلی تأکید می کنند. (گرب، ۱۳۷۳: ۱۳۰). از بین صاحب نظران این رویکرد نظریات دورکیم ، دیویس و مور قابل تامل است .

### \*دورکیم

«دورکیم» سبب پیدایش نابرابری اجتماعی را در تفاوت های هوشی و کارآیی و شایستگی افراد می بیند و اینها تعیین کننده مقام های اجتماعی می باشند. این روند همان تقسیم کار در جامعه است که بر پایه استعدادها و کارآیی های افراد صورت می گیرد. (کمالی، ۱۳۷۹: ۵۳). دورکیم در چارچوب ارگانسیم گرای دو نوع نابرابری اجتماعی بیرونی و درونی را در ساختار اجتماعی تشخیص داده است. منظور وی از نابرابری اجتماعی بیرونی آن دسته از نابرابری ها است که حاصل شرایط اجتماعی است مانند موقعیت های اجتماعی خانواده، انتقال موروثی قدرت یا مالکیت. نوع دوم نابرابری ها از دید او نابرابری هایی هستند که در نتیجه تفاوت های فردی، قابلیت ها و استعداد های خاص فرد بوجود می آیند. به عقیده وی در جوامعی که مناسبات و روابط اجتماعی مکانیکی است نابرابری های بیرونی رواج بیشتری دارد و در جوامعی که این مناسبات ارگانیکی است نابرابری های درونی چشمگیرتر است. (لهسای زاده، ۱۳۷۷: ۳۳).

### \*دیویس و مور

نظریه قشربندی کارکردی مطرح شده به وسیله ی «کینگزلی دیویس» و «ویلبرت مور» (۱۹۴۵) شاید شناخته شده ترین دیدگاه در نظریه ی ساختاری - کارکردی باشد. دیویس و مور آشکارا گفته اند که قشربندی اجتماعی را به گونه ای جهانی و ضروری در نظر می گیرند. آنها استدلال می کنند که هیچ جامعه ای در جهان نبوده است که قشربندی نشده یا کاملاً بدون طبقه باشد. از دیدگاه آنها، قشربندی ضرورت کارکردی دارد. . آنها نظام قشربندی را به عنوان یک ساختار در نظر می گیرند و یادآور می شوند که قشربندی نه به افراد درون نظام قشربندی، بلکه به نظامی از سمت ها اطلاق می شود... به نظر آنها سمت هایی که در نظام قشربندی از همه بلند پایه ترند، همان سمت هایی اند که به عهده گرفتن آنها ناخوشایندتر ولی برای بقای جامعه مهم ترند و به بیشترین توانایی و استعداد نیاز دارند. وانگهی ، جامعه باید پاداش های بیشتری برای این سمت ها قابل شود تا کسانی که این سمت ها را بر عهده می گیرند فعالانه تر کار کنند... بنابراین از دید آنها قشر بندی یک تمهید است که ناخودآگاه شکل می گیرد. اما همین تمهید برای هر جامعه ای که خواسته باشد باقی بماند ضرورت دارد و باید انجامش دهد. (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۲۵).

بند دوم - دیدگاه تضادگرایی:

در جامعه شناسی تضادگرا طبقه اجتماعی اصطلاحی مجعول و ناپذیرفتنی است نظریه پردازان این دیدگاه بر خلاف کارکردگرایان که نابرابری های اجتماعی را از دیدگاه کل جامعه به تحلیل می کشانند، این مسأله را از دیدگاه افراد در گروه ها در درون جامعه مورد تحلیل قرار می دهند. اینان معتقدند که نیازها و خواسته های فردی و گروهی باعث نابرابری های اجتماعی می شوند نه نیازهای جامعه. بنابراین نابرابر های اجتماعی را ناشی از نزاع برای تصرف کالاهای محدودی می دانند.

آنان بر عکس فونکسیونالیست ها که بر منافع مشترک اعضای جامعه تکیه می کنند بر منافعی که افراد و گروه ها را از هم مجزا می کنند تأکید می ورزند. و برعکس فونکسیونالیست ها که بر فواید همگانی و مشترک ناشی از نابرابری های اجتماعی توجه می کنند بر تسلط گروه ها و افراد بر گروه های دیگر جامعه و استثمار آنها توجه دارند. و از آنجایی که منافع گروه ها با هم متفاوت است کشمکش و ستیز بین گروه های متخاصم امری اجتناب ناپذیر است. (ربانی، ۱۳۸۵: ۳۴). در جامعه شناسی تضادگرا قشر بندی اجتماعی اصطلاحی مجعول و ناپذیرفتنی است. از بین نظریه پردازان این رویکرد، دیدگاه های «کارل مارکس» و «نیکوس پولانزاس» را بررسی می کنیم.

### \*کارل مارکس

جامعه شناسی مارکس، جامعه شناسی نبرد طبقاتی است. برخی از قضایا در این جامعه شناسی اهمیت بنیادی دارند. جامعه ی کنونی، جامعه ای متخاصم است. طبقات عوامل اصلی درام تاریخی سرمایه داری به طور اخص و تاریخ به طور اعم هستند. نبرد طبقاتی نیروی محرک تاریخ است. (آرون، ۱۳۸۱: ۲۱۰). در مکتب مارکسیسم منظور از طبقه اجتماعی «گروهی که در فرآیند تولید جایگاه معینی دارد و مقصود از جایگاه در فرآیند تولید دو چیز است، جایگاه در فرآیند تولید و جایگاه در فرآیند حقوقی آن که خود از فرآیند فنی ناشی می شود. (همان: ۲۱۱).

که این طبقه اجتماعی بر مبنای موقعیت ها و وظایف گوناگونی که افراد در ساختار تولید جامعه دارند تشکیل می گردد. دو عامل اصلی در تشکیل طبقه ی اجتماعی دخیل است: شیوه ی تولید (کشاورزی، پیشه وری، صنعتی)، و مناسبات تولید. همین عامل دوم است که لایه های عمده ی مشاغل را در ساختار اقتصادی جامعه ایجاد می کند: مالک زمین و رعیت را در جامعه ی دهقانی، کارفرما و کارگر خانگی را در اقتصاد پیشه وری، سرمایه دار مالک کارخانه و کارگر را در جامعه ی صنعتی در برابر یکدیگر قرار می دهد. عبارت «در برابر یکدیگر قرار می دهد» ماهیت این مناسبات را بیان می کند. (تامین، ۱۳۸۵: ۷).

پس از دیدگاه تضادگرایان تقسیم جامعه به طبقه های گوناگون، نه بر بنیاد کمیت ثروت است و نه بر مقدار درآمد. شرایط ضروری تشکیل یک طبقه وجود دشمن طبقاتی است. از نظر مارکس، باید دو گامه پشت سر گذاشته شود تا یک طبقه ی اجتماعی به وجود آید. نخست، گامه ی «طبقه در خود» است که در آن، افراد با منافع مشترک در نظام تولیدی، بدون آگاهی طبقاتی با یکدیگر زندگی می کنند. دوم گامه ی «طبقه برای خود» است که افراد را به همبستگی و انسجام طبقاتی می رساند. (لهسای زاده، ۱۳۷۷: ۲۳). مارکس در «سرمایه» سه طبقه اصلی را مطرح می کند که توسط روابط شان با ابزار تولید، از یکدیگر تمایز یافته اند (لیپست، ۱۳۸۱: ۳۶):

- سرمایه داران یا مالکان ابزار تولید؛
- کارگران یا همه ی آنهایی که توسط دیگران به کار گرفته می شوند؛
- زمین داران یعنی کسانی که به نظر می رسد در نظریه مارکسیستی متفاوت از سرمایه داران اند و به عنوان بازماندگان دوره ی فئودالیسم در نظر گرفته شده اند.

### \*نیکوس پولانزاس

پولانزاس مانند اکثر مارکسیست های جدید، طبقه را به طور عمده به مثابه ی مجموعه ای از جایگاه ها در ساختار می داند، اگرچه گاهی مفهوم طبقه را به افراد یا عاملان اجتماعی نسبت می دهد که این مکان ها را اشغال می کنند. تمایز میان طبقات به مثابه ی افراد و طبقات به مثابه ی موقعیت های ساختاری با تأکید کارکردگرایان ساختاری به اینکه قشر بندی به پایگاه- نقش هایی که افراد اشغال می کنند و نه خود افراد باز می گردد یکسان است... پولانزاس برای مشخص کردن محدوده ی ساختار طبقاتی از این حکم رایج در میان مارکسیست ها آغاز می کند که در نظام سرمایه داری پیشرفته دو طبقه ی اصلی بورژوا و پرولتاریا وجود دارد و این طبقات را مقدم بر هر چیز روابط اقتصادی از یکدیگر جدا کرده است، یعنی این واقعیت که بورژوازی، نیروی مولد پرولتاریا را استثمار می کند تا به سود برسد. اما در گذر زمان ساختار طبقاتی را فرایندهای سیاسی و ایدئولوژیک حفظ می کند... وی اشاره می کند که عوامل سیاسی و ایدئولوژیک می تواند شکاف ثانویه ای را به شکل قشرها و یا تقسیمات فرعی را میان طبقات اصلی ایجاد کند. برای مثال در طبقه کارگر تجزیه درونی می تواند بر اساس تفاوت

در مهارت ایجاد شود... پولانزاس دو خرده مقوله اصلی را معرفی می کند: خرده بورژوازی سنتی یا قدیمی مقوله ای که شامل مالکان مستقل و صنعتگران رو به زوالی هستند که وبر و مارکس به آنها اشاره می کنند و خرده بورژوازی جدید که شامل تکنسین ها و ناظران و کارکنان و یقه سپید مزد بگیر بخش سوم (خدمات) در حال رشد است. (گرب، ۱۳۷۳ : ۱۷۶-۱۷۴). پولانزاس استدلال می کرد که طبقات اجتماعی تعینی ساختاری دارند؛ آنها مستقل از اراده و آگاهی اعضای طبقه به گونه ای عینی وجود دارند، با این همه طبقات یکسره با ساختارهای اقتصادی تعیین نمی شوند بلکه عوامل سیاسی و ایدئولوژیک نیز در آنها نقش دارند. (ریترز، ۱۳۷۴ : ۲۳۲).

### بند سوم - دیدگاه تلفیق گرایان

تغییرات عمده ای که در روابط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی بین افراد و گروههای انسانی رخ داده است شرایطی را فراهم کرده تا گروهی از جامعه شناسان رویکرد سومی را در مباحث جامعه شناختی و به تبع قشربندی اجتماعی مطرح نمایند. این دسته که با عنوان تلفیق گرایان از آنان نام می بریم معتقدند هیچ کدام از دو رویکرد کارکردگرایی و تضادگرایی به تنهایی قادر به تبیین جامعه شناختی قشربندی نیستند. آنها عقیده دارند هر کدام از این دو نظریه بخشی از موضوع را تبیین می کنند. جامعه شناسان در رویکرد سوم می کوشند با ترکیب برخی از جنبه های تفکر مارکسیستی و کارکردگرایی نظریه جدیدی را بنا نهند. مشهورترین نماینده نظریه سوم «ماکس وبر» است .

### \* ماکس وبر

به طور کلی ویژگی بارز تحلیل «وبر» از ساختار طبقاتی، کثرت گرا بودن آن است. این امتیاز همیشه برای او محفوظ خواهد ماند که برای نخستین بار در تاریخ جامعه شناسی نگرش چند بعدی به نابرابری های اجتماعی را مطرح کرده است. (زاهدی، ۱۳۸۲ : ۱۹۹). در حالی که مارکس تأکید انحصاری بر عوامل اقتصادی به عنوان عامل تعیین کننده طبقه اجتماعی دارد. «وبر» بیان می دارد که علایق اقتصادی باید به عنوان موردی خاص از مقوله بزرگ ارزشها نگریده شود، مقوله ای که شامل موارد زیادی می شود که نه صرفاً اقتصادی اند و نه در راستای منافع قابل ارزیابی اند. بنابراین مدل مارکسیستی اگرچه منبعی برای فرضیات مفید است اما در نظر او، در این مدل پیچیدگی قشربندی بیش از حد ساده می شود. بدین ترتیب می کوشد تا میان منابع مختلف تفکیک سلسله مراتب تمایز نهد. (لیپیست، ۱۳۸۱ : ۴۱). در نگاه وبر مالکیت، قدرت و حیثیت با وجود وابستگی متقابل سه بنیان متمایزند که بر روی آنها نظام طبقه بندی در هر جامعه ای سامان می یابد. (وبر، ۱۳۸۴ : ۹).

بنابراین قدرت نهادی شده را در سه عرصه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به تفکیک مورد بحث قرار می دهد. در این راستا به عقیده ی او در عرصه ی اقتصادی، طبقه، در عرصه اجتماعی پایگاه و در عرصه ی سیاسی، حزب (ارتباط سیاسی) نشانه و تبلور قدرت است. (ملک، ۱۳۸۲ : ۷۳).

### \* دارندورف

هوادر عمده ی این موضوع نظری است که جامعه دو بعد کشمکش و توافق دارد و بنابراین، هر نظریه ی جامعه شناختی باید به دو بخش و به دو نظریه ی کشمکش و توافق تقسیم شود. نظریه پردازان توافق باید یکپارچگی ارزشی را در جامعه بررسی کنند ولی نظریه پردازان کشمکش باید برخورد منافع و نقش اعمال زور را مورد بررسی قرار دهند که جامعه را در مواقع رویارویی با این تنش منسجم نگه می دارد. «دارندورف» این نکته را تشخیص داده است که جامعه نمی تواند بدون وجود هر دو جنبه ی کشمکش و توافق باقی بماند. در واقع کشمکش و توافق لازمه ی همدیگرند. (ریترز ۱۳۷۴ : ۱۶۰). بر این اساس کوشش نمود با تلفیق نظریه کارکردگرایی که به تغییر نپرداخته و نظریه تضادگرایی که به پدیده ی تعادل و توازن بی توجه بوده نظریه ی جدیدی در حوزه قشربندی اجتماعی ارائه نماید. که مفهوم «اقتدار» جایگاه قانونی دارد.

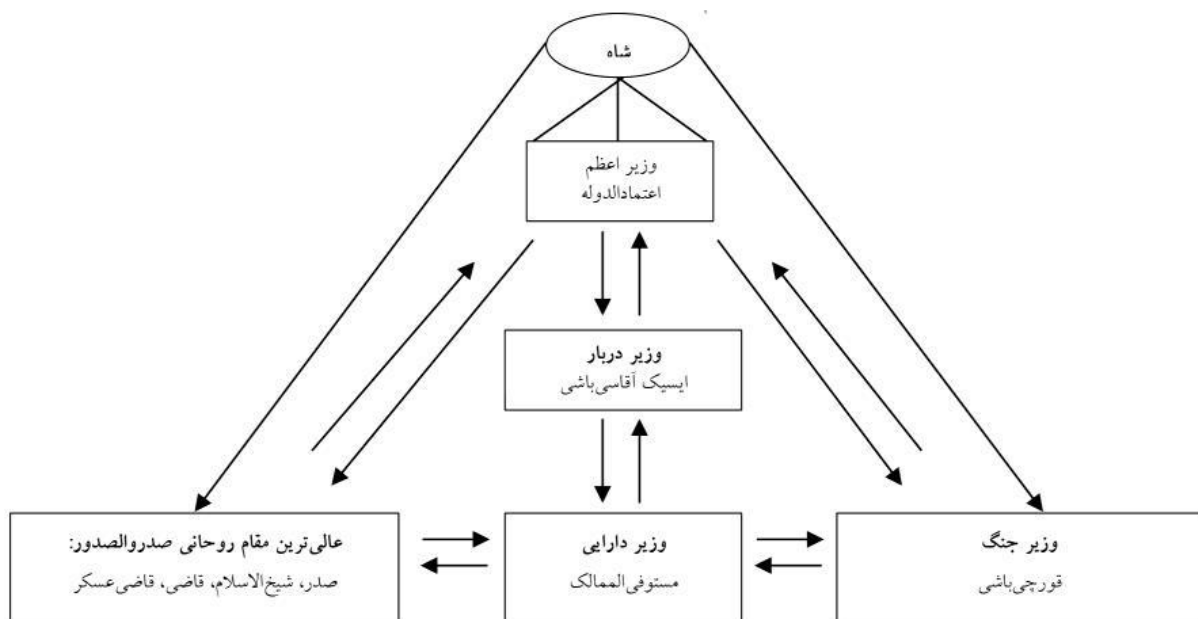
به عقیده دارندورف در جوامع امروزی هرگونه تعریف کامل از طبقه باید مفهوم اساسی اقتدار را مدنظر قرار دهد. واژه روابط طبقاتی نه فقط تضاد بین گروه های اقتصادی، بلکه تمام شرایطی را که در آن مبارزه بین آنهاست که صاحب اقتدارند و آنهاست که از اعمال اقتدار محرومند را در برمی گیرد (گرب، ۱۳۷۹ : ۱۵۸).

### طبقات اجتماعی در ایران دوران صفویه

عصر صفویه در بررسی تاریخ اجتماعی ایران به عنوان دوره ای نسبتاً طولانی مدت از اهمیت بسیاری برخوردار است این اهمیت از آنجا ناشی می گردد که آن دوره به علت طولانی بودن توانست ساختارهای شکل گرفته شده در بطن جامعه را منعکس نماید (چلونگر، ۱۳۹۶ : ۱۴۰). در این عصر تا حدود زیادی برابری طبقاتی بیش از پیش تحقق یافت و به غیر از مذهب هیچ یک از شاخصه های خون، رنگ،

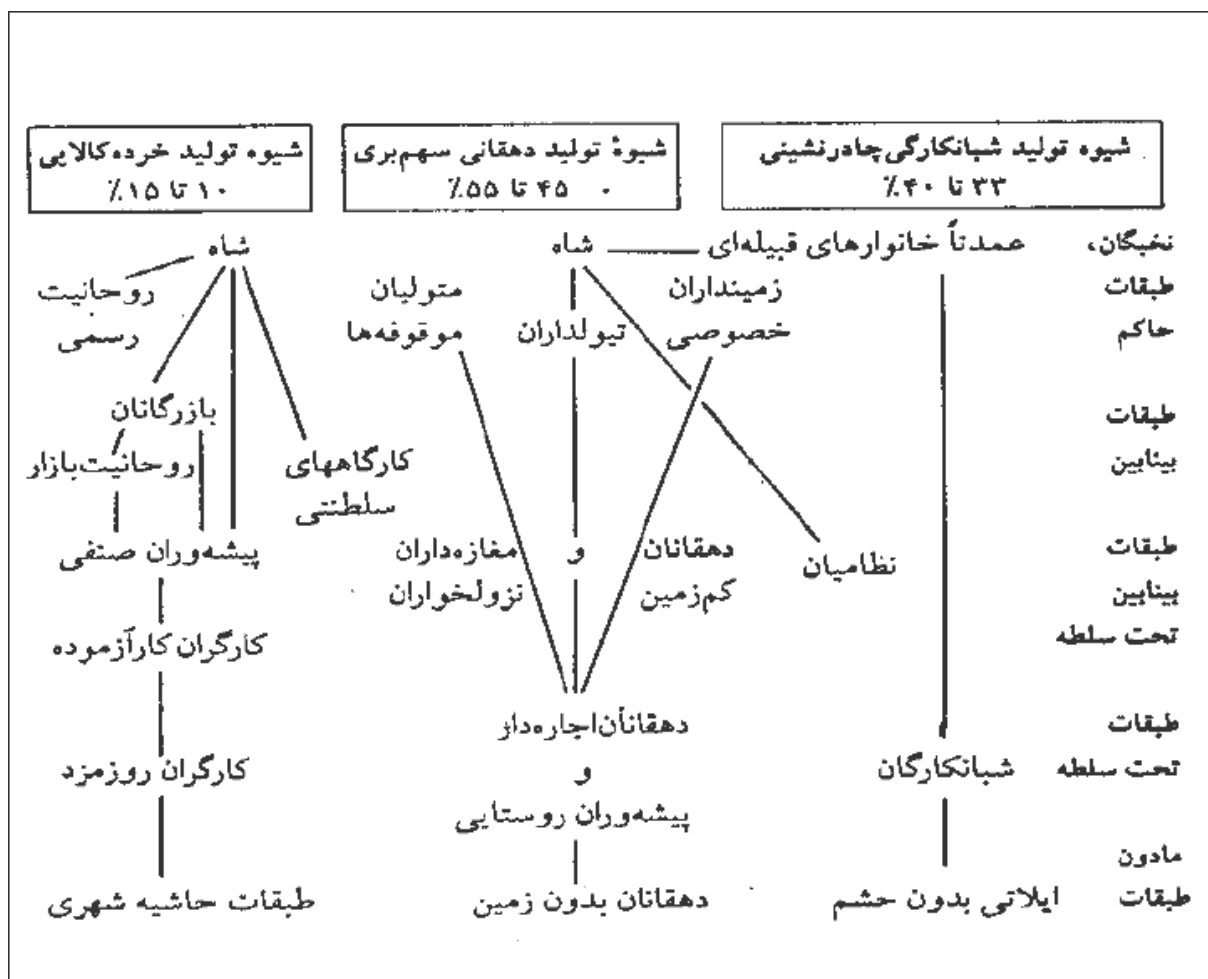
نژاد و ملیت در امر بدست گرفتن مناصب و ترفیع پایگاه اجتماعی دخالت نداشت. البته این بدان معنی نیست که تضاد طبقاتی از بین رفت لیک نقش «شایستگی» و «لیاقت» در کسب مقامات دولتی پررنگ گردید. «اولتاریوس» اشاره می کند: صاحب منصبان بر اساس ارزش و شایستگی و نه بر اساس نصب منصوب می شدند به همین دلیل با شادمانی جان خود را به خطر می انداختند زیرا می دانستند که این تنها راه ترقی آنان است» (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۸۴).

در این دوره «فوران» به بررسی ماهیت دولت، ساختار اقتصادی و ساختار اجتماعی، مفاهیم ایدئولوژیکی عصر صفویه و دگرگونی آن پرداخته است. در مورد ماهیت دولت سه نهاد کلیدی در اختیار دولت بود: ۱- دستگاه دیوانی ۲- حکومت ایالتها و ۳- ارتش. بلند پایه ترین مقام ها شامل شاه در راس، وزیر اعظم، سرداران سپاه و خزانه دار در صدر بودند و در پایین تر از آن مناصبی چون پزشکان درباری، منجمان و خواجهگان قرار داشتند (جان فوران، ۱۳۹۷: ۴۴۰). بنابراین ماهیت اداری - تشکیلاتی هرمی شکل بود (شکل ۱-۱)، بین شاه و مردم اشرافیت لشکری - کشوری و توده ای از مقامات روحانی با وظایف متفاوت قرار داشت. که شاه در راس هرم طبقه اجتماعی واقع می گردید، در قاعده هرم ارکان دولت صفویه (دیوان اربعه) و در قاعده تحتانی هرم مردم عادی (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۷۴) و زنان به دلیل محدودیتهای فرهنگی - اجتماعی شرایط و موقعیت مناسب و مستقل نداشته و زیر سلطه مردان بودند.



در این دوره - شاه عباس - سه گروه قومی: ۱- خانواده های قدیمی فارس، ۲- قبایل ترکمان، ۳- نخبگان جدید مسیحی و آرامنه حضور داشتند. که همگی زیر نظر شاه بودند. و دولت کنترل شدیدی بر کشور داشت و بخش اعظم مازاد اقتصادی آن در اختیار دولت بود (جان فوران، ۱۳۹۷: ۴۴۵). بنابراین ساختار اقتصادی به سه بخش شبانکارگی، دهقانی و شهری تقسیم می شد. بخش ایلاتی نیمی از کشور را در بر می گرفت و بین این بخش ها یک مبادله پایاپای وجود داشت. به عبارتی نوعی وابستگی متقابل بین مردم یکجانشین و عشایر ملاحظه می شود. در میان ایلات یک نوع سلسله مراتب و یک شکاف در ساختار اجتماعی وجود داشت. در یک سوء نخبگان و حکام ایالات بودند و در سوی دیگر افراد قبیله که تولیدکنندگان اصلی به حساب می آمدند و زندگی بخور و نمیری داشتند. بنابراین نوعی نابرابری اجتماعی در بخش ایلاتی وجود داشت. در بخش دهقانی زمین ها به چهار دسته تقسیم می گشت. که شامل زمین های شاه، زمین های دولتی، زمین های موقوفه و زمین های متعلق به افراد. به گفته فوران زمین های موقوفه از دادن مالیات معاف بودند و به همین دلیل بسیاری از افراد زمین های خود را به موقوفه تبدیل می کردند. در مورد زمین های متعلق به افراد نامنی برقرار بود و به همین دلیل توسعه ای در امر کشاورزی حاصل نمی شد و دهقانان از سطح معیشتی پایینی برخوردار بودند. در عین حال منبع عمده درآمد دولت همین بخش بود. (جان فوران، ۱۳۹۷: ۴۴۶)

در این دوره، بازرگانان نقش عمده ای در اقتصاد کشور داشتند. و هسته اصلی تجارت داخلی و خارجی ایران عصر صفویه، را شامل می شدند. از دیگر گروه های شهری در این دوره روحانیون، طبقه های پایین شهری، زنان و اقلیت های دینی بودند. اقلیت های مذهبی علاوه بر فعالیت در بخش بازرگانی به پیشه وری، صنعتگری و هنرمندی مشغول بودند. که در قالب شکل (۱-۲) منعکس گردیده است.



همان طور که در این نمودار نشان داده شده علت سلطه همه جانبه دولت صفوی، تسلط طبقه حاکم بر سه شیوه تولید است. و منابع مشروعیت اقتدار شاه بر چهار عامل زیر بوده است: ۱- ادعاهای دینی و سیاسی شاهان صفوی مبنی بر اینکه عامل نظم و مجری عدالت و فرمانده جنگ می باشند. ۲- عصبيت<sup>۷</sup> در میان قبایل (وفاداری قبیله). ۳- در بخش شهری، پیوند طولانی میان اصناف و جمعیت های صوفیانه، ۴- خصلت تسلیم طلبانه ایرانیان در برابر شاهان. که در نهایت کشمکش در دوره صفویه که در دو قالب<sup>۸</sup> مستتر بود: موجب فلج شدن دربار گردید و از قابلیت های شخصی شاهان صفوی کاست.

البته تحولات و دگرگونی های عصر صفویه در روابط خارجی ایران با اروپا- خاصه هلند و انگلستان- نیز در این زوال بی تاثیر نبود. در تجارت هرچند ایران همطراز و برابر با قدرت های محوری اروپا داشت اما این داد و ستد به جای اینکه با صدور کالاهای انبوه در مقیاس زیاد همراه باشد به صدور کالاهای تجملی نظیر ابریشم محدود می شد. بنابراین در اقتصادی جهانی، ایران به سمت یک انحطاط تدریجی گام برداشت. که ریشه در بحران های همزمان و به هم مرتبط اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی داشت.

سخن پایانی:

«شاملو» در جایی می گوید: «فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه بود، اما یگانه بود و هیچ کم نداشت». در قالب و وزن این متن می توان گفت بحث در باب «طبقه اجتماعی» کوتاه است و بررسی دقیق آن جانکاه اما از جمله مفاهیمی که یگانه است و هیچ کم ندارد. طبقات اجتماعی در ایران، از قدمتی دیرینه برخوردارند، چرا که ریشه بنیادین آن را می توان در تمام ادوار تاریخی ایران یافت ولی در دوران صفویه، ایرانیان با پی ریزی استقلال و گسترش روابط اقتصادی با غرب، وارد عرصه جدیدی از مناسبات شدند. که قابل تامل است. از نظر جامعه

<sup>۷</sup> . مفهوم «عصبيت» در فلسفه ی تاریخ و جامعه شناسی سیاسی ابن خلدون<sup>۷</sup> (۸۰۹-۷۳۲ هجری - ۱۴۰۶-۱۳۳۲ میلادی) به عنوان عنصری پایه ای در کنار طبیعت، عمران، پادشاهی و... مطرح گردید. تحت عنوان عامل اصلی در تبیین و توضیح فراز و فرود قدرت های قبیله ای و حکومت های منبعث از اقتدار قبیله ای

<sup>۸</sup> . - جنبش های اجتماعی با زیربنای مردمی، - کشمکش های درون گروهی و فراگروهی نخبگان بر سر قدرت سیاسی.



شناسی در بین طبقات اجتماعی نکته اساسی این است «که چه کسی، چه چیزی را، و چرا بدست می آورد؟ برای مشخص کردن برخی از سنجه های عینی در تفاوت های طبقاتی باید سه سنجه مالکیت، قدرت و وجهه در نظر گرفته شود.

از ترکیب این سه بعد زمینه برای تشریح طبقه اجتماعی فراهم می گردد. لیک باید توجه داشت که ساخت اجتماعی کشورهای «پیرامونی» بعلت پیچیدگی خاصی که دارد توجه به معیارهای دیگری را طلب می نماید که ناشی از همجواری نظامهای «ماقبل سرمایه داری» با «نظام سرمایه داری» در یک مجموعه است. به همین لحاظ مالکیت در طبقه اجتماعی تنها مالکیت وسایل تولید نیست، بلکه مالکیت های دیگری نیز وجود دارد که عده ای را در رده های بالای جامعه قرار می دهد. همچنین «قدرت» تنها اقتدار در سازمان بروکراسی نیست، منابع قدرت دیگری نیز وجود دارد که خارج از این سازمان است و کاملا در چارچوب روابط سنتی جای می گیرد. و بالاخره باید اذعان داشت که «وجهه اجتماعی» در کشورهای پیرامونی صرفا در رابطه با موقعیت شغلی نیست، چه بسا افرادی در جامعه زندگی می کنند که از وجهه بالایی برخوردار هستند در حالیکه در رده بندی طبقه مشاغل قرار نمی گیرند.

با این توصیف از طبقه اجتماعی در جوامع پیرامونی، از نظام طبقاتی صفویه می توان به عنوان نظامی باز با ویژگی تمرکز فرصتها و پیوند متقابل یاد نمود. «شاه» مرکز ثقل قدرت بود، سپس «سران قزلباش» و «نیروی نظامی» که پایه قدرت آنها از ابتدا وابستگی خاندانی بود و به صورت زمینداران بزرگ درآمد بودند، گروه دیگر «بروکراتهای ایرانی» که انحصار «دانش عرفی» را در ارتباط با اداره زمین ها در اختیار داشتند و با تکیه بر دانش مناصب اداری را تصاحب نمودند، گروه بعد «روحانیت» که دارای قدرت ایدئولوژیک بوده و انحصار «دانش دینی» را برخوردار بودند، طبقه بعد تجار عمده شهرها و در نهایت عامه مردم که شامل اصناف و کارگران.

در مجموع نظام طبقاتی حاکم در آن دوره بر اساس موارد یاد شده در جهت شکل دهی به طبقاتی به عنوان «اشراف» در مقابل «عوام» عمل کرد. که ترکیب اشراف، تحرک اجتماعی (امکان گذار از اشراف پائین جامعه به قشر بالا). پیوند متقابل طبقات اجتماعی نتایج مثبتی را جهت توسعه درون زا مهیا نمود.

لیک از زمان شاه عباس تعارضها هم در بعد افقی (میان واحدهای اجتماعی از نظر جغرافیایی پراکنده) و هم عمودی (میان اشراف مختلف) رو به فزونی گذاشت و سقوط را تسریع بخشید. «ناپلئون» در جایی می گفت امپراطوریهای بزرگ از «سوء هاضمه» می میرند که اشاره به مشکلات داخلی کشورها است. این نظریه در این دوره کاملا مصداق پیدا نمود.



## منابع و مراجع

- [۱] اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳)، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه احمد بهپور، تهران: نشر ابتکار.
- [۲] تامین، روین، (۱۳۸۵)، جامعه شناسی قشربندی و نابرابری های اجتماعی، ترجمه ی عبدالحسین نیک گهر، تهران: نشر توتیا.
- [۳] جان، فوران، (۱۳۹۷)، مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۸۷۹ شمسی تا انقلاب)، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر رسا.
- [۴] چلونگر، محمد علی، (۱۳۹۶)، «نقش طبقات اجتماعی در فرایند تمدنی عصر صفویه»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، تابستان، شماره ۳۴
- [۵] ربانی، رسول. انصاری، ابراهیم (۱۳۸۵)، جامعه شناسی قشرها و نابرابری های اجتماعی، تهران: نشر سمت.
- [۶] ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، نظریه ی جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر علمی.
- [۷] زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲)، توسعه و نابرابری، تهران: نشر مازیار.
- [۸] ساروخانی، باقر (۱۳۷۰) درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، تهران: نشر کیهان.
- [۹] سیوری، راجر (۱۳۷۲)، ایران عصر صفویه، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز
- [۱۰] کمالی، علی (۱۳۷۹)، مقدمه ای بر جامعه شناسی نابرابری اجتماعی، تهران: نشر سمت.
- [۱۱] گرب، ادوارد ج (۱۳۷۹)، نابرابری اجتماعی: دیدگاههای نظریه پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و ... تهران: نشر معاصر.
- [۱۲] گوروچ، ژ. (۱۳۸۵)، مطالعاتی درباره طبقات اجتماعی، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر کتابهای جیبی.
- [۱۳] لپیست، سیمور مارتین و دیگران (۱۳۸۱)، جامعه شناسی قشرها و نابرابری های اجتماعی، ترجمه جواد افشار کهن، تهران: نشر نیکا.
- [۱۴] لهسایی زاده، عبدالعلی، (۱۳۸۰)، «نابرابری ها و قشربندی اجتماعی در ایران»، مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز، دوره شانزدهم، شماره دوم.
- [۱۵] ملک، حسن، (۱۳۸۲)، جامعه شناسی قشرها و نابرابری های اجتماعی، تهران: نشر دانشگاه پیام نور.
- [۱۶] وبر، ماکس (۱۳۸۴)، دین، قدرت، جامعه، ترجمه احمد تدین، تهران: نشر هرمس.